

نسل کشی مردم ایران ادامه دارد

کوروش عرفانی
contact@korosherfani.com

باز هم کشته. این بار کجا؟ در زرنند کرمان. چه تعداد؟ چند صد تا، شاید هم چند هزار. چه فرقی دارد مگر در بم که چند هزار نفر بود چه شد که اینجا شود؟ همگی دیگر به خیرهای سیاه عادت کرده ایم: هم مردم در داخل کشور، هم ایرانیان در خارج از کشور. قدری اظهار تاسف و زاری و گریه و باز در انتظار فاجعه ای دیگر نشستن.

هم آغوشی با مرگ زندگی این ملت شده است، هر روز در سراسر کشور دهها نفر به خاطر تصادفات در راهها جان خود را از دست می دهند، اگر نه، به خاطر آتش سوزی است، اگر نه به خاطر برف و سرماست، اگر نه، به خاطر ایدز و اعتیاد و سگته های قلبی و مغزی جوانان...
نام این مرگ ها اگر نسل کشی از ملت ایران نیست پس چیست؟

ملت ما یاد گرفته آسان بمیرد. حاضر است آسان بمیرد اما حاضر نیست برای رهایی خویش از آسان مردن بمیرد. حاضر است آرامی و بی صدا بمیرد اما با خروش و همراه با طغیان گری نمیرد، حاضر است در اوج ستمکشی و ظلم پذیری بمیرد اما حاضر نیست در اعتراض گری و مبارزه جویی بمیرد.

و تا زمانی که مردم چنین اند آیا باید حکومت آخوندی - بازاری و پاسدارانش نگرانی خاصی داشته باشند؟ وقتی ملتی خود حاضر است در اوج خفت، ذلت، فقر و بدبختی به صورت تسلیم و آماده به مردن بمیرد، حاکمانش چه نگرانی می توانند داشته باشند؟

آری در سایه 26 سال ستم و ظلم مردم ما به مسخ دچار شده اند:

مسخ اما فقط به معنای نا آگاهی نیست، به معنای درونی کردن ناآگاهی است، به معنای پذیرش زندگی در جهل نیست به معنای علم به به زندگی در جهل است، مسخ به معنای ترسیدن نیست به معنای باور به ضرورت ترسیدن است، به معنای انفعال نیست به معنای توجیه منفعل بودن است، مسخ به معنای سازش با ظالم نیست، به معنای در خدمت ظالم عمل کردن است، مسخ بی اعتنایی به سرنوشت خود نیست، غرق شدن در سرنوشت ناشی از بی اعتنایی است.

بدینگونه یک رژیم جنایتکار قربانیان خود را به آسانی و روزانه از میان یک ملت مسخ شده به مسلخ های گوناگون می برد: به پای چوبه ی دار، یا به زیر خروارها آوار. ملت ما به این خو گرفته که هر زلزله ای با خود صدها یا هزارها نفر از اعضایش را ببرد و بعد شاهد آن باشد تا در مراسم چهلم آنها، شاید، خامنه ای بیاید و اشک تمساحی بریزد. گویی که زندگی برای مردم فقر زده ی بم و زرنند و ... چنان سخت است که وقتی مرگ به سراغشان می آید در شرایط وجودیشان تغییر چندانی بوجود نمی آید، گذر از مرگ تدریجی به مرگ آنی.

چرا در کشور ما همه چیز باید به قیمت جان انسان تمام شود؟ رانندگی، مسافرت با اتوبوس، رفتن به مسجد، پدیده های طبیعی، آزادگی...

و چرا همین پدیده های طبیعی و یا عادی در سایر کشورها منجر به مرگ نمی شود؟ باید هشیار باشیم که در سایه ی 100 هزار اعدام، یک میلیون تلفات جنگ و صدها هزار قربانی جاده ها و ایدز و مواد مخدر، ... مرگ تبدیل به "قاعده" و "حفظ زندگی" استثناء شده است.

در بسیاری از جوامع بروز حوادثی از این دست که بیانگر بی درایتی و بی کفایتی حکومت است می تواند منجر به شورش و قیام مردم و سرنگونی دولت شود، در ایران اما خامنه ای و خاتمی جنایتکار به خود جرات دادند که پس از فاجعه ی انسانی بم در آنجا به نمایش کریم

دلسوزی پردازند. این واقعیت مبین آن است که مردم ما برای 30 هزار کشته ناشی از حیات مادی تحت فقر مردم بم، که مسبب اصلی مرگ آنان بود، اهمیتی قائل نشدند. آیا درک این نکته مشکل است که عامل واقعی قتل عام مردم در بم و زرنده زمین لرزه، که خانه های ساخته شده از خشت فقر است؟ خشتی که در کنار کاخ های آخوندها، بازاری ها و آقا زاده ها باید سئوال برانگیز باشد، ولی نیست.

شاید در پس همه ی پر حرفی های سیاسی، نخستین گام برای رهایی از استبداد کنونی، بازگرداندن ارزش، به حق حیات یک بشر باشد. چه، فردی که قادر به تسلیم در برابر مرگ ناحق باشد بی شک تسلیم حکومت ناحق نیز خواهد شد. بیایید بار دیگر به انسان ایرانی ارزش حیات انسان را یادآور شویم.

* *